

## قلب المِجَنِّ

دکتر علی محمد مؤذنی<sup>۱</sup>، مجید منصوری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۸/۵/۲۸

### چکیده

بسیاری از منتقدان و صاحب نظران ادبیات بر این باورند که در ادبیات و بخصوص شعر، «چگونه گفتن» ارزش و اهمیت بسیار فراتری از «چه گفتن» دارد و همین «چگونه گفتن» را معیار اصلی و اساسی سنجش و نقد ادبیات میدانند. این ویژگی در متون مصنوع ادبیات فارسی از جمله تاریخ و صاف و مرزبان نامه به اوج میرسد؛ به گونه ای که در برخی موارد، ساده ترین سخنان بقدری پیچیده و غامض بیان میشود که هر خواننده ای در بدو کلام، در فهم این عبارات و ترکیبات دچار ابهام و تردید میگردد.

یکی از این دشوارسازیه‌ها، مقوله بازی با صورت ساختاری واژه ها و ترکیبها از طریق دعوت خواننده به تصحیف خواندن آنها یا مقلوب خواندن کلمه است؛ از این دست است ترکیب «قلب المِجَنِّ» در کتاب سترگ مرزبان نامه که ما در این مقاله سعی داریم به شرح این ترکیب پردازیم.

### کلمات کلیدی:

قلب المِجَنِّ، مِجَن، نجم، ستاره، قلب

---

۱ - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

## مقدمه

در این مقاله سعی کرده ایم ترکیب «قلب المجنّ» را در کتاب *مرزبان نامه* بررسی کنیم و تلاش کنیم همان معنی و مفهومی را برای این ترکیب بیابیم که مقصود و منظور سعدالدین وراوینی بوده است.

در مورد ترکیب «قلب المجنّ» شارحانی چون مرحوم قزوینی و محمد روشن سخنی نگفته اند. به عقیده نگارنده این نکته تا حدودی عجیب به نظر می رسد! زیرا یا مفهوم این ترکیب برای آنها بسیار بدیهی بوده یا به دلایلی دیگر که بر ما پوشیده است، در این خصوص سخنی نگفته اند. استاد خطیب رهبر نیز که به معنی این ترکیب پرداخته اند، بظاهر، دچار لغزش شده اند و معنی دور از ذهنی برای این ترکیب بر ساخته اند که مستند به نظر نمی رسد.

بنابر عقیده نگارنده، «قلب المجنّ» نیز از همان مقوله «قلب الشّفاء» است و مراد از آن وارونه کردن واژه «مجنّ» است که می شود «نجم» و «ال» بر سر آن را نیز همان گونه که درباره «الشّفاء» مصداق دارد نباید به حساب آورد. بعلاوه «المجنّ» مانند «الشّفاء» دارای همزه اضافه ای نیست و با معنی و محتوا و واژگان به کار رفته در عبارت نیز سازگاری کامل دارد، در ادامه پیرامون این ترکیب به صورت مفصل تری بحث خواهیم کرد.

## قلب المجنّ

در باب هفتم *مرزبان نامه* (شیر و شاه پیلان)، هنج در بین نصایح مبنی بر خودداری در نبرد با شیران به شاه پیلان میگوید:

« [پس از پیروزی ما]... بسی عمارت‌های خوب که از ساحت آن بوی راحت به خلق خدای رسیده باشد، روی به خرابی نهد و بسی خون بیگناهان که در شیشه صیانت نگاه داشته باشند، بر زمین ریخته شود... و چون بر خصم ظفر یافتی این خود نقدِ حال باشد و چون نیافتی و روزگار مشعبذنمای به قلب المجنّ اندیشه تو را مقلوب گردانید و قرعه شکست بر قلب لشکرت افتاد و طایر اقبال تو مکسور القلب... از اوج مطامح همت در نشیب نیافت مراد گردید و تقدیر که مفرّق جماعت، جمع لشکرت را به تکسیر رسانید،

لابدّ به سلامت سر راضی باشی...»<sup>۱</sup> از بین شارحان مرزبان نامه، درباره ترکیب «قلب المجنّ» تنها استاد خطیب رهبر سخن رانده و ترکیب را به این صورت شرح کرده اند: «قلب المجنّ، برگرداندن سپر، مجازاً به معنی نیرنگ بازی و حيله گری و واژگون کاری.»<sup>۲</sup> همان گونه که پیش از این مذکور افتاد، دیگر شارحان مرزبان نامه، از جمله محمد روشن و مرحوم علامه قزوینی در مورد «قلب المجنّ» سخنی نگفته اند، حال آنکه در مورد «قلب الشتاء» نظرات خود را بیان کرده اند و آن را به «آتش» تعبیر نموده اند. اینک ما با توجه به معانی عربی این ترکیب و نیز شواهد دیگر شعری در صدد آنیم تا معنای حقیقی این ترکیب را بیابیم.

#### ترکیب «قلب المجنّ» در زبان عربی:

«قَلْبَ الْمَجْنَّةِ: بی حیا و خود رأی گردید و کرد آن چه خواست.»<sup>۳</sup>، «قَلْبَ الْمَجْنَّةِ: شرم را به یک سو نهاد و کرد آنچه خواست.»<sup>۴</sup>

البته ترکیب دیگری شبیه به «قلب المجنّ» نیز در زبان عربی مستعمل است. «قَلْبَ لَهُ ظَهْرَ الْمَجْنِّ: عهد و پیمان او را شکست و به او خیانت کرد.»<sup>۵</sup>، اما به نظر میرسد این ترکیب با «قلب المجنّ» چندان ارتباطی نداشته باشد.

در یکی از نامه های امیرالمومنین علی (ع) نیز آمده است: «قَلْبَتَ لِابْنِ عَمَّكَ ظَهْرَ الْمَجْنِّ: پیمان خود را پسر عمویت دگرگون ساختی.»<sup>۶</sup>

با توجه به همه اینها، این ترکیب به صورت اضافی «قلبُ الْمَجْنِّ» در هیچ یک از فرهنگهای عربی یافت نشد. در کتاب معتبر ثمار القلوب ثعالبی نیز که نزدیک به تمام ترکیبات اضافی را در زبان عربی به دست میدهد، این ترکیب به صورت اضافی یافت نشد.<sup>۷</sup>، بلکه هرچه

۱ - وراوینی: ۱۳۶۶، ص ۴۷۱ تا ۴۷۳

۲ - وراوینی: ۱۳۶۶، ص ۴۷۲

۳ - منتهی الأرب، ذیل قلب

۴ - اقرب الموارد، ذیل قلب

۵ - بندر ریگی: ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۶۷۴، ذیل قلب

۶ - نهج البلاغه: بی تا، ص ۳۹۰، نامه ۴۱

۷ - (نک: ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب: ۱۳۷۶)

هست و هرچه آمده، در حالت فعلی کلمه «قلب» است. در ضمن، معنی عربی «قَلْبَ المَجْنَه» با کلمات و عبارات پس و پیش و فحوای کلام سازگاری ندارد.

### «قلبُ المَجْن» در معنی «نجم»

به احتمال بسیار، میتوان اظهار کرد که «قلبُ المَجْن» نیز از همان مقوله «قلبُ الشتاء» باشد و همان گونه که محمد روشن ذیل «قلبُ الشتاء» به نقل از مرحوم فضلی آقا آورده اند: «اهل لغز و معنی، قلب را به معنی مقلوب شایع استعمال کرده اند.»<sup>۱</sup>

«مقلوب باشگونه بود، چون شاعر لفظی را اندر شعر باشگونه بیاورد و آن را از جمله بلاغت دارند و این عمل به دو قسم است: یکی قسم از وی آن است که قلب بر بعضی حروف او افتد، چون شاعر و عاشر ... و دیگر قسم از وی آن است که به همه کلمه افتد، چون درم و مرد و زار و راز و آنچه بدین ماند.»<sup>۲</sup>

البته در بیشتر کتابهای بدیع و بلاغت، به جنبه جناس قلب توجه داشته اند و «قلب» به معنی مقلوب خواندن را باید در قسمت لغز و معما یافت.

«گر بخواهی نام آن زیبا رخ سیمین بدن رو تو قلب قلب را بر قلب قلب قلب زن» مقصود از کلمه قلب قلب را که «بلق» است، چون بر مقلوب حرف وسط کلمه قلب یعنی لام که به حساب ابجد سی و مقلوب آن یس است، پیوندند، «بلقیس» می شود.<sup>۳</sup> مرحوم فرزاد در مورد معنی آتش برای «قلبُ الشتاء» گوید: «به نظر حقیر معنی آتش برای ترکیب «قلبُ الشتاء»... به حدی روشن و صریح مینماید که توضیح و تبیین آن را حشو قبیح و لغو محض میدانم.»<sup>۴</sup>

به نظر میرسد شاعران و نویسندگان متأخر نیز به جنبه مقلوب بودن «نجم» و «مجن» واقف بوده اند چنانکه با توجه به این نکته، سنائی در قصیده ای در مدح قاضی نجم الدین حسن غزنوی گوید:

۱ - ترجمان البلغه ، ج ۲، ص ۶۵

۲ - ترجمان البلغه ص ۱۳۱

۳ - فنون بلاغات و صناعات ادبی ، ص ۳۴۳

۴ - مقاله تأملی در مرزبان نامه ، ص ۱۰۶-۱۰۵

«این خطابت از دو معنی چون برون آید همی گر چنین خوانمت نجمی و چنین خوانم مِجَن»<sup>۱</sup>  
در پاورقی *لغتنامه* دهخدا در شرح این بیت، آمده است: «مِجَن و نجم، قلب یکدیگرند.»<sup>۲</sup>  
خاقانی شروانی که ترکیب «قلب شتا» را در بیت ذیل به کار برده است:

«چو سرسام سرد است قلب شتا را دوابه ز قلب شتائی نیابی»<sup>۳</sup>  
در قصیده ای عربی گوید:

«شکلُ المِجَنِ مِجَنُ قَلْبِ دُوَالغَنِی کِیلاً یُصَابُ بِسَهْمِ کُلِّ جَفَاءِ  
لکن مِجَنُ الْقَلْبِ لَا یُحْمِی إِذَا قَلْبُ الْمِجَنِ عَلَیْهِ قَهْرُ الْقَضَاءِ»<sup>۴</sup>

از این شاهد مثال خاقانی نیز می توان بخوبی فهمید که مقصود از «قلب المجن» همان نجم است.

به هر روی، میتوان احتمال داد «قلب المِجَن» به معنی «نجم» (ستاره) باشد. بنابر اعتقاد قدما ستارگان (نجوم) و تأثیرهای آنها علت اصلی افعال و سرنوشت انسانها می باشد و فلک به سبب همین ستارگان، گاه انسانها را سعادت‌مند و گاه تیره بخت میکند.

«نجم: مفرد نجوم، به معنی مطلق ستاره و جرم فلکی است.»<sup>۵</sup>

در *قابوس نامه* چنین آمده: «اگر زمین بر ندهد، تاوان بر زمین منه و اگر ستاره داد ندهد، تاوان بر ستاره منه. ستاره از داد و بیداد، همچنان بی آگاهیست که زمین از بر دادن.»<sup>۶</sup>

نکته شایان ذکر دیگر این است که ترکیبها و واژه هایی که در جمله آمده است، همگی به نوعی مرتبط با عناصری هستند که بر سرنوشت و تحقق یافتن آروزها تأثیر می گذارند. (روزگار مشعبد نمای، نجم، مقلوب گردانیدن اندیشه، قرعه شکست بر چیزی افتادن، طایر اقبال، اوج، نایافت مراد، تقدیر).

۱ - دیوان سنایی ، ص ۲۷۶

۲ - نک: *لغتنامه* دهخدا، ذیل *مِجَن*

۳ - دیوان خاقانی:، ص ۴۱۷

۴ - همان، ص ۹۴۶

۵ - فرهنگ اصطلاحات نجومی ، ص ۴۲

۶ - *قابوس نامه*:، ص ۱۴)

از لحاظ معنایی و فحوای بافت کلام نیز باید بگوییم که شاه فیلان در این اندیشه است که «مرا عزیمت لشکر کشیدنست بر آن صوب و گرفتن آن ملک آسان و سهل می نماید مرا».<sup>۱</sup> که وزیر وی به نام «هنج» سخنان مورد بحث را بر زبان می آورد و اظهار می دارد که همه امور (با توجه به عقیده قدما) بسته به ستارگان و تقدیر است، چنانکه حتی گردش یک ستاره می تواند همه اندیشه و پیش بینها را وارونه گرداند.<sup>۲</sup>

### معنی ترکیب با توجه به جمله

با توجه به تمام موارد فوق، می توان عبارت را این گونه معنی کرد: «و چون [بر دشمن] ظفر نیافتی و زمانه شعبده باز، با [تأثیر] ستارگان، رای و اندیشه تو را کاملاً وارونه گردانید و... تقدیر و بخت جمعیت سپاهت را به پراکندگی رسانید... ناچار به سلامت جان راضی خواهی شد و...»

سخن دیگری که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می رسد، این است که «قلب» اصطلاحی نجومی است و با توجه به این نکته، «قلب» با برخی کلمات عبارت، تناسب و مراعات نظیر میسازد.

«قلب: منزل هیجدهم ماه است، علامت آن ستاره ای است سرخ رنگ از قدر دوم با دو ستاره دیگر...».<sup>۳</sup>

بنابراین لغات (نجم، قلب، اوج، طایر)، با یکدیگر دارای صنعت ایهام تناسب و مراعات نظیر هستند.

### نتیجه

با توجه به مباحثی که مطرح شد، میتوان عقیده داشت که مقصود از ترکیب «قلب المجن» واژه «نجم» (ستاره) است. بعلاوه این نکته که اگر به جای واژه ای بسادگی «نجم» گفته شود: «قلب المجن»، در کتابی چونان *مرزبان نامه*، ویژگی چندان غریبی نیست، زیرا

۱ - وراوینی: ۱۳۶۶، ص ۴۶۲

۲ - نک: مرزبان نامه: ۱۳۶۶، ص ۴۷۳-۴۶۷

۳ - مصفی: ۱۳۵۷، ص ۵۹۷

وراوینی ترکیب «قلب الشتاء» را نیز در معنی «آتش» به کار برده است. در این صورت امکان اینکه در موارد دیگری ترکیبهای جدیدی از این دست بسازد وجود دارد. به هر روی، با توجه به فحوای کلام و عباراتِ پس و پیشِ این ترکیب، بنظر میرسد، تعبیر «نجم» برای «قلب المجن» تعبیری نزدیک به صواب باشد.

### فهرست منابع

- ۱- بندر ریگی، محمد، (۱۳۷۸)، فرهنگ عربی به فارسی بندر ریگی، ۲ ج، تهران علمی،
  - ۲- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور، (۱۳۷۶)، *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*، ترجمه رضا انزابی نژاد، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
  - ۳- دیوان خاقانی شروانی، (۱۳۷۸)، به کوشش ضیاء الدین سجادی؛ تهران، زوآر.
  - ۴- دیوان سنائی غزنوی، (۱۳۳۶)، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر.
  - ۵- رادویانی، محمدبن عمر، *ترجمان البلاغه*، (۱۳۸۰)، به اهتمام و تصحیح احمد آتش، به کوشش توفیق سبحانی و اسماعیل حاکمی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
  - ۶- دهخدا، علی اکبر؛ (۱۳۷۷)، *لغت نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
  - ۷- سعدالدین وراوینی، (۱۳۶۶)، *مرزبان نامه*، به کوشش خلیل خطیب رهبر؛ تهران، صفیعلیشاه.
  - ۸- سعدالدین وراوینی، (۱۳۵۷)، *مرزبان نامه*، به تصحیح محمدروشن؛ بی جا، بنیاد فرهنگ ایران.
  - ۹- سعدالدین وراوینی، (۱۳۱۰)، *مرزبان نامه*، به تصحیح و تحشیه محمد بن عبدالوهاب قزوینی؛ تهران، نشریات کتابخانه تهران.
  - ۱۰- سعید الخوری الشرتونی، (۱۸۹۳ م)، *اقراب الموارد*، بیروت، مرسلی.
  - ۱۱- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکند بن قابوس بن وشمگیر زیار، (۱۳۷۸)، *قابوس نامه*، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.
  - ۱۲- محمدحسین بن خلف تبریزی، (۱۳۷۶)، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین؛ تهران، امیرکبیر.
  - ۱۳- مصفی، ابوالفضل، (۱۳۵۷)، *فرهنگ اصطلاحات نجومی*، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
  - ۱۴- *نهج البلاغه*، (بی تا)، به اهتمام محمد دشتی؛ قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین.
  - ۱۵- همایی، جلال الدین، (۱۳۶۷)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران، هما.
- مقالات: ۱ - فرزاد، محمد، (۱۳۳۱)، «*تأملی در مرزبان نامه*»، مجله یغما، سال پنجم، تهران.